



آینده‌ی جنبش‌های کارگری در جهان عرب

نویسنده: هانی مسعود
ترجمه‌ی گودرز
دفتر پنجم



گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)

فهرست

۲	توضیح مترجم
۳	آینده‌ی جنبش‌های کارگری در جهان عرب
۴	چهارچوب بحث
۷	سردرگمی کنونی
۸	خواص جنبش اتحادیه‌های صنفی مستقل و چالش‌های پیش روی آن

توضیح مترجم

رفقا، دوستان و خوانندگان عزیز «جنگ کارگری هفته»، درود فراوان بر شما و با آرزوی بهترین‌ها در سال نوی میلادی در هر کجای جهان که هستید. گرچه این یادداشت را به مناسبت پنجاهمین شماره جنگ کارگری می‌فرستم، خوشحالی من از این کار به بیش از شش سالی بر می‌گردد که این مطالب را درباره‌ی جنبش جهانی کار در صور مختلف تهیه و تقدیم شما کرده‌ایم.

در این تجربه بیش از هر چیز بر محتوای تحلیلی گزارش‌ها توجه شده است و آنچه که از جنبش کارگری در کشورهای مختلف جهان قابل درس‌گیری برای ما در ایران بوده است. متأسفانه نه فقط در ایران بلکه در بیشتر کشورهای جهان اتحادیه‌ها و تشکلهای کارگری از شکل صنفی خود خارج شده و به ابزار سیاسی احزاب و دولت‌ها تبدیل شده‌اند و عدم استقلال صنفی و سیاسی باعث شده است که این تشکلهای نتوانند کارگران را در مقاطع هویتی گونه‌گون خویش جذب نمایند.

مضافاً، توجه به تشکلهای صنفی و کارگری در کشورهای غربی پیشرفته مانع از آن نشده است که کشورهای پیرامونی از این مجموعه غایب باشند و بسیاری از گزارش‌ها درباره‌ی کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین بوده است. از سوی دیگر بر نقش اقشار گونه‌گون از جمله زنان، کارگران مهاجر و اقلیت‌های قومی در این جنبش‌ها توجه ویژه صورت می‌گیرد و بر نقش هویت‌های چند مقطعی کارگران تأکید شده است.

برای خود من کار ترجمه‌ی این گزارش‌ها بسیار آموزنده بوده است و در نقش‌های جنبش کار در بازی سیاسی و مبارزات استقلال‌طلبانه (به ویژه در شبه قاره‌ی هند، آفریقا و آمریکای لاتین) و حتی در تحکیم استثمار (نمونه اسرائیل) در این کشورها دروس فراوانی گرفته‌ام. در خاتمه امیدوارم با ابراز نظر رفقای خواننده‌ی این مطالب راه به سوی آینده‌ی روشن‌تر و آموختنی‌تر باشد.

گودرز

آینده‌ی جنبش‌های کارگری در جهان عرب

نویسنده: هانی مسعود دسامبر ۲۰۱۳

مترجم: گودرز

در حالی که اتحادیه‌های کارگری در جهان عرب با فساد در رژیم‌های حاکم به خدمت منافع دولت‌ها درآمده‌اند، در دوران پسا بهار عربی، جنبش به بازسازی خود و تغییر در نگاه خویش توجه می‌کند. زلزله‌ی اجتماعی که در جریان بهار عربی به وقوع پیوست، سبب شد که جنبش کارگری و اتحادیه‌ها، به بازنگری پاسخ‌های مرسوم به چندین موضوع اساسی در تشکیل خود بپردازند و به روابط با دولت‌های حاکم و سازمان‌های جامعه‌ی مدنی نگاهی ویژه بیاندازند. همچنین باعث شده است که مواضع اجتماعی و اقتصادی خود و شرکت در گفتمان اقتصاد سیاسی را از آزمون در شرایط موجود بگذرانند. آنچه امروز در صحنه می‌گذرد در فضای عمومی و محیط کار—فرصت مناسبی را به وجود آورده است تا جنبش کارگری، پایه‌های وجودی خود را بازسازی کند. فرصت تاریخی برای جنبش است تا توازن اجتماعی را برقرار سازد، که منافع میلیون‌ها مرد و زن عضو تحت فشار طبقه‌ی کار در جهان عرب را تامین نماید. این نه تنها به توزیع عادلانه‌ی ثروت مربوط است، بلکه این واقعیت را هم پوشش دهد که آن‌ها هیچ نماینده‌ای و مشارکتی در تصمیم‌گیری‌های کلان درباره‌ی آینده‌ی خود و کشورشان ندارند.



چهارچوب بحث

اتحادیه‌های کارگری عرب، مانند سایر سازمان‌های اجتماعی و مدنی، تحت فشار بوده و مورد سوء استفاده‌ی حکومت‌های خودکامه قرار داشته‌اند. این اتحادیه‌ها در هم شکسته و از وسیله‌ای برای نمایندگی منافع کارگران، به ابزاری در دست حکومت تبدیل شده‌اند، که وظیفه‌ی ساکت نگه داشتن کارگران و کنترل آن‌ها را بر عهده دارد. این شرایط باعث شد اتحادیه‌ها اعتماد کارگران را از دست بدهند، به این دلیل ساده که آن‌ها از وظایفی که برایش تاسیس شده بودند فاصله گرفته و اهداف تعیین شده برای خود را فراموش کردند.

کارگران، اتحادیه‌های رسمی موجود و رهبران‌شان را رد کردند و به دنبال تاسیس اتحادیه‌های نوین رفتند. تشکل‌های جدید که خود را «اتحادیه‌ی مستقل» نام گذاشته‌اند، سعی دارند تفاوت ماهوی خود را با سازمان‌های دولتی کارگری روشن و شفاف توضیح دهند. شکل‌گیری این اتحادیه‌ها با تاسیس اتحادیه‌ی مستقل کارکنان اداره‌ی مالیات بر مستغلات، در سال ۲۰۰۹ آغاز شد. هدف اصلی برای این تشکل‌ها، بازنگری در وزن نیروهای اجتماعی داخلی و نقش آن‌ها در تعادل نیروهای اجتماعی و سیاسی و اثرگذاری بر اختلافات موجود در سطح ملی تبیین گردیده بود.

جنبش کار عرب، در آغاز قرن بیستم ظهور کرد. در نتیجه‌ی شیوع و حضور کارگران دستمزدی، استعمار غرب رشد کرد و با ظهور جنبش‌های سیاسی در منطقه، برای استقلال از استعمار اشغالگران و رشد ایده‌آل‌های چپ و تفکرات ملی گرایانه در میان نخبگان از سوی دیگر بلوغ یافت. جنبش کارگری در میان صنایع پارچه‌بافی، چاپ، و تولید دخانیات و صنایع ترابری در مصر، لبنان، سوریه و فلسطین، و در صنایع نفت در بحرین، کویت و عراق گسترش یافت. جنبش کار از همان آغاز با مبارزه در سطح مسائل کارگری، برای تثبیت حق و حقوق و مزایای کارگران و شرایط کار روبرو بود. در سطوح ملی نیز برای استقلال از استعمارگران، تشکل‌های کارگری فعال بودند. به‌زودی اما مبارزه برای استقلال خود را بر جنبش و اتحادیه‌ها و سازمان‌های وابسته در همه جا تحمیل نمود. جنبش به‌ناچار ساختار و اهداف خود را به‌خاطر جنبش آزادی‌خواهی دائماً تغییر داد و در چارچوب‌های سیاسی-اجتماعی برای آزادسازی از یوغ استعمار مشارکت نمود و در این راه بسیاری شهید هم داد.

به دنبال اعلام استقلال در این کشورها، جنبش کارگری نیز رسمیت قانونی یافت. قوانین اساسی بعد از استقلال، به حق آزادی تشکیل اجتماعات و سازمان‌های کارگری تاکید نموده و وجود احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی را تضمین کرده است. دولت‌ها نیز قوانینی را وضع کرده‌اند که بازار کار و تشکیل اتحادیه‌ها را قانونمند می‌سازد. با این وجود اما نیروهایی که قدرت را در برخی از این کشورها مستقل عربی به دست گرفتند، به اتحادیه‌ها تذکر دادند و با صدور قوانین، جلوی آزادی تشکل‌های کارگری و اعتصاب و تظاهرات کارگران را گرفتند. صاحبان قدرت، قوانینی را وضع کردند که به آنان اجازه می‌داد در امور کارگری مداخله کنند و یا اتحادیه‌هایی درست کنند که در توافق با قدرت حاکمه باشد و یا مستقیماً به داخل اتحادیه‌های موجود رسوخ کرده و آن‌ها را کنترل نمایند. اشغال فلسطین و مهاجرت کارگران عرب به کشورهای همجوار باعث زلزله‌ای سیاسی در منطقه شد. این وضعیت به‌خودی خود باعث ظهور حاکمین نظامی خودمحمور شد که حول شعار اتحاد عربی با برخی تمایلات سوسیالیستی برای آزادی فلسطین شکل گرفتند. نمونه‌ی این حکومت‌ها را ابتدا در مصر و سپس در عراق، سوریه، لیبی، یمن و الجزایر شاهد بودیم. این شعارها طرفداران زیادی در میان ناسیونالیست‌های عرب و کارگران پیدا کرده بود.

اما سیاست‌هایی که در این روند، به وسیله‌ی حکومت‌های خودکامه به کار گرفته شد تا موقعیت دولت‌های تازه را تثبیت نماید—اعلام وضعیت اضطراری، لغو حقوق مدنی و شهروندی برای تجمع در تشکلات سیاسی و کارگری-صنفی، انکار رسمیت قانونی احزاب سیاسی و خاموش کردن صدای مخالفین—باعث شد که در جنبش‌های کارگری و اتحادیه، بین نزدیکان دولت حاکم و مخالفین این سیاست‌ها شکاف بیاندازد.



اما حاکمین به قدرت رسیده، به سرعت عملیاتی را آغاز کردند تا تسلیم کارگران را تضمین نموده و وفاداری آن‌ها را به سیستم موجود تثبیت نمایند. نمونه‌ی آن ابراز فشار و خشونت شدید نسبت به فعالین کارگری، از جمله دستگیری و اعدام محمد مصطفی خمیس و محمد عبدالرحمان الباقری در مصر در سال ۱۹۵۲ است. رژیم‌های تازه البته این حملات را برای حفظ امنیت جامعه تبلیغ نمودند و برخی از تشکلهای اجتماعی هم از آن‌ها حمایت می‌کردند. دولت‌های حاکم همچنین مدعی می‌شدند که مسایل امنیت ملی بر نیازهای اجتماعی ارجحیت دارند و شعار «هیچ صدایی بلندتر از مارش نبرد تا پیروزی نیست».

حاکمین به طور همزمان یک توافق را به اجرا گذاشتند که بسیار شبیه به قرارداد اجتماعی بود. رژیم حاکم مسئول تضمین حقوق پایه‌ی کارگران باشد که شامل دستمزد، مسکن، بازنشستگی، بهداشت و درمان و آموزش رایگان می‌شود و در عوض کارگران به سیاست‌های دولتی متعهد باشند و از هر نوع اعتراض و اعتصاب خودداری نمایند و از تشکل در اتحادیه‌های غیر دولتی پرهیز نمایند. دولت‌ها همچنین به اتحادیه‌های کارگری و کشاورزی ۵۰٪ سهمیه برای شرکت در مجلس قانون‌گذاری و شورا را بر طبق قانون اساسی ۱۹۵۲ مصر اعطا نمودند، که عیناً در عراق و سوریه هم پس از به قدرت رسیدن حزب بعث اجرا شد.

وابستگی به سیاست مونوپولی دولت، ناسیونالیسم، اصلاحات ارضی و گسترش بخش عمومی در کاهش اعتراض اپوزیسیونی جنبش کارگری نقش عمده‌ای بازی کرد. موفقیت ابتدائی این سیاست‌ها که بهبود عمده‌ای در وضعیت زندگی مردم عرب، از جمله تضمین کار، افزایش دستمزدها و گسترش خدمات عمومی ایجاد کرد، هر نوع مخالفت و اعتراض در درون جنبش کارگری را نسبت به این توافق از بین برد. در عمل این شرایط بهانه‌ی خوبی را به رهبران اتحادیه‌ها داد که اصول بنیانی جنبش را در انجام وظایف تشکیلاتی به نفع ساختار دولتی کنار بگذارند، که به مرور تمام کنترل جنبش را به دست گرفت.

هر زمان امکان داشت، رژیم‌های حاکم، اتحادیه‌های سراسری تحت نظارت دولت تشکیل می‌دادند که عمدتاً از کارکنان دولت تشکیل می‌شد و حق عضویت‌ها به اجبار از حقوق کارمندان برداشت می‌شد. دولت‌ها همچنین قوانینی را تصویب کردند که به بخش‌های مختلف کارگری مربوط بود و به آن‌ها اجازه می‌داد در روند همگونی باطنی و صادقانه‌ی آن‌ها نفوذ داشته باشند. به این شکل، اتحادیه‌ها به مرور به یکی از ارکان بوروکراسی دولتی و وسیله‌ای برای بالارفتن از نردبان قدرت تبدیل شدند. در مصر به طور مثال وزیر کار از بین رهبران اتحادیه‌ی سراسری دولتی انتخاب می‌شود.

اختلال در قرارداد اجتماعی

ظرافت اقتصادی در کشورهای عربی و شکست سیاست توسعه، که به وسیله‌ی دولت‌های عرب انتخاب شده بود، باعث گردید که آن‌ها به اصلاح سیاست‌های اقتصادی دست بزنند تا تصمیمات اشتباه گذشته را جبران نمایند. در اجرای نسخه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، این رژیم‌ها به خصوصی‌سازی گسترده‌ی موسسات تولیدی دولتی و کاهش تعداد کارکنان و جابجایی دولت در اقتصاد دست زدند و پای بازار لیبرالی اقتصاد و تجارت آزاد به این جوامع باز شد. برای مدل نوین اقتصادی هم به انعطاف‌پذیری بازار کار روی آوردند. این به پایان تضمین امنیت کار انجامید و در نتیجه انجماد دستمزدها و گسترش اقتصاد غیر رسمی هم در دنبال آمد. اقتصاد غیر رسمی اکنون بزرگترین بخش از بازار کار را تشکیل می‌دهد که در عین حال از هر نوع تامین حقوق پایه هم بی‌نصیب هستند.



تعداد کارگران مهاجر در کشورهای عرب هم افزایش یافت. محیط و شرایط کار برای این کارگران البته تفاوت چندانی با برده‌داری نداشت. تعداد کارگران مهاجر در عربستان سعودی اکنون بیش از ۹ میلیون است، که بیشترشان از آفریقا و آسیای شرقی می‌آیند. بدهی‌های مالی دولتی، ریشه‌ی سیاست‌های «رפורم ساختاری اقتصاد» را تشکیل می‌داد. کار در بخش عمومی و دولتی کاهش یافت و کیفیت آموزش و پرورش و خدمات عمومی مانند بهداشت و درمان و سایر خدمات پایه هم با نزول روبرو گردید. این بدین معنی بود که قرارداد اجتماعی عملاً به طور یک‌سویه به پایان رسیده است.

اتحادیه‌ی رسمی کارگران، نقش یکی از ارکان کنترل دولتی را بازی می‌کرد تا اجرای رفورم اقتصادی را توجیه نماید. این جنبش دولتی خواسته‌های خود را به بهبود وضع کارکنان بخش دولتی محدود نمود که خواستار حق بازنشستگی در سنین پایین بودند، در نتیجه انتظارات میلیون‌ها کارگر مرد و زن را که تحت حمایت هیچ اتحادیه‌ای نبودند، به کلی فراموش کرده یا نادیده گرفتند.

از عواقب این موضوع به ویژه برای کارکنان بخش دولتی و خدمات عمومی-خصوصی در برخی کشورهای عربی، آن بود که اتحادیه‌های صنفی مستقل خارج از چارچوب سندیکا‌های رسمی دولتی تاسیس نمایند. آن‌ها به زودی با کارکنان بخش ارتباطات و اطلاعات—به ویژه آن‌ها که بر موضوع برابری حقوق فعالیت داشتند، به هماهنگی دست زدند تا به آن‌ها در تاسیس یونین‌های مستقل و سازماندهی کمک نمایند. این کنش‌ها اما با مقاومت و مخالفت اتحادیه‌های دولتی و عوامل آن روبروست.

جنبش کارگری و بهار عربی

به دنبال اعتراضات موسوم به بهار عربی، کنش‌های مردمی و کارگری در صحنه‌ی اتحادیه‌های کارگری عرب نوعی سردرگمی ایجاد کرده بود. از یک سوی ضعف طبیعت جنبش رسمی اتحادیه‌ای در دو سطح ظاهر شد. یکم در سطوح منطقه‌ای، که به وسیله کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های صنفی عرب نمایندگی می‌شد و از دولت‌ها در مقابل بالا گرفتن اعتراضات مردمی دفاع می‌کرد. کنفدراسیون ابتدائاً در سال ۱۹۶۵ در دمشق تاسیس شده بود و بخشی از ابداعات جمال عبدالناصر بود و از ترکیب متنوعی از اتحادیه‌های عرب به وجود آمده بود. اما کنفدراسیون از پذیرش این اصل که در هر کشور اتحادیه‌های مختلفی وجود داشت سر باز زد، و در نتیجه از هر کشور فقط یک اتحادیه را به عضویت می‌پذیرفت. دوم در سطوح ملی بود که اتحادیه‌های دولتی اعضای آن بودند. باید توجه داشت که بیشتر اتحادیه‌های عربی در اعتراضات مردمی موسوم به بهار عربی به استثنای اتحادیه‌های تونس و بحرین از دولت‌های عرب حمایت کردند.

از سوی دیگر یک جنبش کارگری عربی ظاهر شده است که سعی دارد ساختاری برای اتحادیه‌های صنفی مستقل را ایجاد نماید، و تاکنون در مصر، اردن، و لبنان تاسیس شده است. در مورد لبنان شاهد بزرگترین اعتراضات کارگری در دهه‌های اخیر بودیم که در آن کارکنان بخش عمومی و دولتی هم برای نخستین بار شرکت داشتند؛ موردی که طبعاً در اتحادیه‌های دولتی به آنان اجازه داده نمی‌شد.

سردرگمی کنونی

سردرگمی در میان اتحادیه‌ها به دلیل روند پیچیده‌ی طی شده برای تغییر در جریان اعتراضات بهار عربی شدت گرفته است. علاوه بر این عدم وجود شفافیت در اطراف فرم رژیم‌های برآمده و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی منتج از آن بر این ابهام افزوده است. اهمیت این موضوع به ویژه در زمینه‌ی عدم وجود یک دیدگاه استراتژیک برای جنبش کارگری در ارتباط با انتخاب‌های اقتصادی، مکانیزم‌های کار، ابزار کار و آینده‌ی جایگاه اتحادیه‌ها در رابطه با حاکمیت دولتی و سایر ابعاد اجتماعی آن قابل توجه است.



این وضعیت به انشقاقی که در بدنه‌ی جنبش کار عربی پدیدار شده نیز می‌افزاید. جنبش بین‌سازمان‌های مستقل و اتحادیه‌های دولتی چندپاره شده است. سازمان‌های مستقل خواستار سازماندهی کارگران و بر حق اعتصاب و اعتراض پا می‌فشارند و از دستمزدهای بالاتر و بهبود شرایط کار و حق تامین اجتماعی دفاع می‌کنند. از سوی دیگر اتحادیه‌های دولتی بر اساس جایگاه قانونی‌شان به عنوان تنها

نماینده‌ی رسمی کارگران مدعی رسیدن به توافق با دولت هستند؛ بدون آن‌که نسبت به درخواست‌های کارگران تعهدی احساس کنند.

خواص جنبش اتحادیه‌های صنفی مستقل و چالش‌های پیش روی آن

قوانین محدودکننده‌ی فعالیت اتحادیه‌ها هنوز پابرجا هستند و بالنتیجه، توان اتحادیه‌های نوظهور محدود و در مقابل خودداری کارفرمایان بخش خصوصی در به رسمیت شناختن اتحادیه‌های مستقل و دشواری کار در بازار کار غیر رسمی، مقاومت این اتحادیه‌ها به زودی در هم شکسته می‌شود. از سوی دیگر جنبش مستقل کارگری به دلیل بی‌تجربگی و عدم امکانات انسانی، مالی و ساختاری بیشتر در خطر نابودی هستند. گرچه آن‌ها را عمدتاً کارکنان بخش عمومی و دولتی و کارگران موسسات خصوصی شده به راه انداخته‌اند و در نتیجه از تجربه‌ی آن‌ها استفاده می‌برند، دشواری‌ها تصاعدی افزایش می‌یابد، چون‌که طبیعت کاری تازه، اجازه‌ی همبستگی بین اتحادیه‌ها در بخش‌های مختلف را نمی‌دهد. این شرایط تنها با یک دیدگاه فراگیر و پیچیده که شامل مدل‌های اقتصادی بدیل و انتخاب توسعه اجتماعی باشد امکان‌پذیر است. ضرورت دیگر اما رفرم‌های اصلاحی برای دموکراتیزه شدن روابط اجتماعی در این کشورهاست که در حال حاضر به جز در تونس در کشورهای دیگر دیده نمی‌شود.

برای تماس با نشریه «جنگ کارگری» می‌توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:

SABOSOB@GMAIL.COM

«جنگ کارگری» نشریه گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فداییان خلق) را می‌توانید در آدرس زیر ببینید:

[HTTPS://BEPISH.ORG/TAXONOMY/TERM/457](https://BEPISH.ORG/TAXONOMY/TERM/457)